

شوینیسم فارس و مسئله ملی

بهرام آذرنگ

انقلاب مشروطیت بود و نه پایان کار دستگاه قهر سارمان یافته‌ای که بتازگی چرخهایش روغنکاری شده بود. در واقع تاریخ ایجاد "ایران نوین" مشحون از سرکوبهای بیرحمانه و خونین خلقهای گیلان، آذربایجان، کردستان، بختیاری‌ها، ترکمنها، اعراب و... است.

پایان حیات فدرالی و محلی دستگاه دولت در کشورهای اروپایی توسط بورژوازی انقلابی و ایجاد دولتهای نوین، با پایان اختناق کلیسایی و شکست استبداد فئودالی توأم بود. در حالی که پروسه، سانترالیزه شدن دولت در ایران بر شطی از خون خلقهای ایران مادیت یافت. برای آنکه انگیزه، اصلی این "پدر ایران نوین" - که چیزی جز هراس استعمار بریتانیا از آینده، امید بخش جنبش‌های دمکراتیک در همسایه، جنوبی جمهوری شوروی نبود - از دیده دور بماند، رضاشاه مجبور بود مثل هر "پدر" مهربان دیگر در تاریخ پر "پدر" ایران، دکتترین رسمی خود را در لفافه‌ای از عوام فریبی محض عرضه کند.

از آنجا که از مرحله دوم انقلاب مشروطیت باینسو، شعله‌های عمیق در میان ملیتهای غرب آراس بالا گرفته بود تکیه بر اهرم شوینیسم فارس، محمل مناسبی برای توجیه سرکوب جنبشهای دمکراتیک محلی و منطقه‌ای بود. بعدها هم بدنبال یک دوره فروکش این نهضت، جمهوری‌های دمکراتیک آذربایجان و کردستان به دربار پهلوی نشان دادند که خطر اوج‌گیری جنبشهای انقلابی خلقهای تحت ستم، پیوسته می‌تواند فعلیت یافته و حتی موجودیت خود نظام مرکزی را به مخاطره اندازد. لذا ما شاهد بودیم که سرتاسر دوره، پهلوی - و همینطور بعد از آن - علیرغم انجام برخی رفرمها و تغییر روشهای برخورد به مسئله، حجاب روحانیت و مذهب، لباس، زمین و...، شوینیسم فارس حتی آنموقع که جنبشهای ملی خطر بالفعلی بشمار نمی‌آمدند، با شدت و جدت ثابتی از سوی دربار و حکومت مرکزی اعمال شده است. جمهوری فقهاتی هم با عجله در سرکوب خونین خلق کرد در "اولین بهار آزادی" ثابت کرد که تجربیات سلف خود را آویزه، گوش خود قرار داده است. البته تبعیض مذهبی برای اقلیتهای ملی سنی مذهب هم به اشکال شهنشاه هی ستم ملی افزوده شد.

۲- شوینیسم فارس به مثابه دکتترین دولتی

روشن است که دیدگاه رسمی یک دولت بسادگی و به همان شکل و پیچیدگی ارائه شده، مورد قبول اهالی واقع نمی‌شود.

- ۱- زمینه تاریخی شوینیسم فارس در ایران
- ۲- شوینیسم فارس به مثابه دکتترین دولتی
- ۳- شوینیسم فارس در زندگی روزمره مردم ایران
- ۴- شوینیسم فارس، شوینیسمی از نوع نوکر مآبانه
- ۵- زبان، عرصه تمرکز فشارهای شوینیستی
- ۶- عکس‌العمل خلقهای تحت ستم در قبال شوینیسم

۱- زمینه تاریخی شوینیسم فارس در ایران

قریب ۷ دهه پیش از این، رضا خان در هماهنگی با سیاست‌های استعمار بریتانیا، در صدد برجیدن اشکال قدیمی حفظ سلطه، طبقات حاکم و همزمان با آن برای حفظ مطمئن‌تر "منافع حیاتی" انگلیسیها - که بتازگی نیش چپاول خود را به رگ نفت ایران فرو برده بودند - برای این کار لازم بود قدرت تمرکز یافته‌ای را در مرکز فراهم آورد و این کار جز با غرق در خون ساختن جنبشهای انقلابی - دمکراتیک توده‌ای که برای دستیابی به شعارهای انقلاب ناتمام مشروطیت مبارزه می‌کردند، ممکن نبود. تنها با سرکوب این جنبشها بود که راه برای بازسازی ابزار اعمال قهر سیستماتیک از بالا در اشکال جدیدتر باز میشد.

سرکوب جنبشهای انقلابی گیلان، آذربایجان و خراسان چنانچه تاریخ نشان داد نه بمنزله، خاموشی اخگرهای تداوم

متونی که به شرح و بسط نظرات رسمی دولت می‌پردازند، نه به درد جا انداختن مستقیم این نظرات در میان توده‌ها می‌خورند و نه برای اینکار در نظر گرفته شده‌اند. خود اهالی هم دفاع خود را از دستگاه تفکر طبقه و دولت حاکم همیشه به صورت تکرار ساده و مستقیم آنها بروز نمی‌دهند، بلکه بقول گرامشی:

"فلسفه، طبقه، حاکم از يك بافت‌کامل از کادرهای پیچیده‌ای که برای قابل فهم عامه کردن آن صورت می‌پذیرد، می‌گذرد تا بصورت "عقل سلیم" آفتابی شود. یعنی بصورت فلسفه، توده‌هایی که اخلاق و آداب و آئینهای رفتار مرسوم در جامعه‌ای را می‌پذیرند که در آن زندگی می‌کنند."

لذا در موارد بسیاری در جامعه شاهد می‌شویم که مردمی که شعارهای دولتی و ایدئولوژی حاکم را مستقیماً نمی‌پذیرند، با انعکاس همین شعارها و ایدئولوژی در فرهنگ، عادات روزمره و رفتار فردی و اجتماعی خود، نمی‌توانند برخوردی داشته باشند. چرا که در این مورد، آن شعارهای بیگانه به عنصری در درون فرد بدل می‌شود و احساس و اندیشه و در نتیجه کردار وی را در جهت دکترین رسمی شکل می‌دهد. همچنانکه يك یهودی در ذهن يك آلمانی‌نازی بیشتر شبیه قاتل مسیح بود تا مصداق تصاویر "فلسفی" آنتی سمیتیستی تئوریسینهای نازی و یا خود هیتلر در نظر شهروندان نازیست آلمان بیشتر رهبر توانایی بود که قدرت "سامان بخشیدن به اوضاع" و تامین کار و معیشت بهتر را دارا بود، تا "ابر مرد"ی که در لابلای اندیشه نیچه‌نفته بود.

شوینیسیم نوکرمآب فارس در شکل رسمی آن بر چند اصل بنیادی استوار است:

۱- "ایرانیان پاك گهر" از نژاد (مرغوب) آریایی هستند و ایران در طول تاریخ "گاهواره تمدن" و "مهد فرهنگ" بوده است. از طرفی این "ایرانیان پاك گهر" که گویا در طی تاریخ در "گاهواره تمدن" در سایه "مهر ایزدی" مشغول آرمیدن بوده‌اند، از همه سوی از جانب اقوام وحشی و قبایل بی‌تمدن قرار گرفته‌اند. شمار این دشمنان بربر

"تابش فروغ یزدان" بر این "خاك پاك آریایی"، شامل لیست مطولی از خلقهای منطقه و جهان است. از جمله اسکندر، اعراب، مغول‌ها، "افاگنه"، عثمانی‌ها و...

این "نژاد پاك گهر" در نتیجه هجوم اقوام برشمرده بخشهایی از ملك دارا و کوروش را از دست داده و در ترکیب نژادی و زبان پارسی، ناخالصیهایی را بخود گرفته است.

۲- خلقهای آذربایجان، کردستان، بلوچستان، ترکمن، قشقایی، لر، عرب و ... دارای ویژگیهای ملی خاص خود، زبان و فرهنگ ویژه خود نمی‌باشند. بلکه بخشهایی از نژاد (تحفه) آریایی هستند و ویژگی‌های قومی و ملی آنها در واقع امر ناخالصیهایی هستند که نتیجه استیلا و هجوم اجانب، آنها را بخود گرفته‌اند.

۳- نگهبانی این سرزمین آریایی از شراهریمنان و بدخواهان اجنبی از سوی "اهورا مزدا" به فارسها (بویژه از نوع اصیل‌تر تهرانی‌اش) واگذار شده است. و همه خلقهای دیگر ساکن ایران دارای استعداد بالقوه تجزیه طلبی و بریادادار میراث باقی مانده از "مجد و عظمت ایران باستان" هستند.

۴- ضامن اجرایی اصل فوق وجود حکومت سرکوبگر سانتر-لیزه شده در پایتخت است و بدون سرنیزه ارتش، اعتباری به کارایی نگاهبانان برشمرده نیست. یکی از طرفداران گستاخ شوینیسیم فارس که در زیر سایه حمایت فقها به خود جرأت داده تا پا را از حد گلیم‌های مرسوم در زمان شاه هم فراتر بگذارد، در افاضات "ملی و میهنی" خود این اصل را با عبارات زیر بیان می‌کند:

"هر وقت در ایران حکومت مرکزی نیرومندی وجود داشته است ایرانیان در برابر هم قرار نگرفته‌اند... وی دیکتاتوری رضاخانی را با کمرویی خاصی اینطور توصیف کرده است: "...چند سال پس از جنگ جهانی اول با تمرکز قدرت سیاسی و توسعه اقتصادی، آرمانهای مشروطیت جان گرفت و اندیشه ملی استوار گردید. (۱)

۵- حفظ میراث فرهنگی خلقهای غیر فارس و غنا بخشیدن به زبان و ادبیات این خلقها نه تنها فرهنگ قدرتیو (اصطلاحاً شاملو) ایران را ژرفش و گسترش نمی‌بخشد، بلکه مانع "توسعه ملی" بوده و ایران را به قهقرا می‌کشانند.

۶- در صورت رفع ستم ملی، ایران تبدیل به "ایرانستان" می‌شود و حتی این خطر وجود دارد که جایی برای "ایران

۳- شوینیسیم فارس در زندگی روزمره، مردم ایران

بر اساس آنچه در مقدمه، بخش دوم آمد، رژیم پهلوی دکتربین شوینیسیتی خود را از "بیک بافت کامل از کادرفهای پیچیده‌ای که برای قابل فهم عامه شدن آن مورت می‌پذیرد،" عبور داد و آنرا بصورت "عقل سلیم" بر بخشهای وسیعی از اهالی، آفتابی نمود. اما چگونه؟

در میان اکثر ملتها از دیرباز عادات، سنتها و اعتقادات خرافی ریشه‌داری وجود داشته است. از جمله بی‌آنکه بتوان با عنوان شوینیسیم یا ناسیونالیسم تنگ نظر از آن یاد کرد، روانشناسی اجتماعی معینی در میان هر خلق نسبت به دیگر خلقها شکل می‌گیرد و متناسب با ذوق عمومی و سطح رشد فرهنگی خلقها در هر دوره، ملت‌های دیگر در میان ملل همسایه خود به اشکال مبالغه آمیزی از خصوصیات معین خویش تصویر می‌شوند. چنین پدیده‌ای منحصر "مربوط به ملتها نیست و در میان دو محله، دو روستا و دو شهر هم دیده می‌شود و به هیچوجه معادل شوینیسیم یا برتری طلبی از یکی از طرفیر نمی‌باشد. با اینحال در بسیاری موارد شمار زیادی از عناصر ارتجاعی و سنت‌های عقب مانده را در این روانشناسی‌های شکل گرفته می‌توان سراغ کرد. رژیم پهلوی دقیقا "همین سنت‌های ارتجاعی و عادات قدیمی رایج در میان اهالی را به سطح بیک سری عقاید و روحیات شوینیسیتی ارتقاء داد. رژیم ستم‌شاهی هدفمند و طی بیک پروسه، طولانی بطور موازی با ایجاد تزییقات قانونی علیه ملیتهای غیر فارس، با راه‌اندختن بساط تحقیر و توهین سیستماتیک علیه خلقهای تحت ستم ایران، تخم بدبینی و دشمنی را در میان مردم ایران پاشید رژیم حتی عوارض حکومت نکبت بار خود را در این کارزار نامقدس به خدمت گرفت. سطح بالای بی‌سوادی، سطح پایین خدمات بهداشتی، بیکاری همگانی و ... در مناطق مورد سکونت خلقهای غیر فارس، کدرواقع نمودار میزان واقعی بودن "تمدن بزرگ" همایونی بودند، با وقاحت بعنوان مستمسک‌هایی برای تحقیر این خلقها بکار گرفته می‌شد. دلکهای رسمی و نیمه رسمی رژیم، حال و روز فاجعه‌بار قربانیان سیاستهای آمریکایی دربار در حاشیه شهرهای بزرگ و مناطق عقب مانده، کشور را بعنوان دستمایه‌ای برای تمسخر و توهین علیه وسیع‌ترین توده‌های مردم ایران بکار گرفتند.

۴- شوینیسیم فارس، شوینیسیمی از نوع نوکرمانانه

چنانکه در ابتدای این نوشته آمد، رضاشاه دولت متمرکز خود را در ارتباط آشکار و مستقیم با منافع اربابان خارجی‌اش بوجود آورد از حمایت آشکار آنها برای تثبیت و حفظ قدرت

اصیل "باقی نماند، بگفته فرد شوینیسیت مذکور: "اکسیر ایرانیان به مسئله جدایی طلبی برخوردار سراسری بکنند ... تقاضاهایی در برابر خود خواهند یافت که برای تحقق آنها خاک ایران کنونی نیز کافی نخواهد بود." (۲)

در پایان این بخش جالب است به افاضات صریح‌تر این شوینیسیت بپردازیم:

"آیا هندیان و پاکستانیان مقیم انگلستان یا الجزایریان ساکن فرانسه صحبتی از ایجاد حکومت خود مختار برای خود می‌کنند؟ اینان حداکثر بر برخورداری از حقوق مشابه با ساکنان اصلی کشوری که در آن قرار گرفته‌اند، تاکید دارند نه بیشتر." (۳)

ذهن شوینیسیت "دانشمند" ما چنان از کینه نسبت به خلقهای ایران آکنده است و چنان مفتون تداوم فرایزادی در خرابه‌های بجا مانده از مجد و عظمت گذشته (؟) است که نمی‌تواند ببیند حتی همین مهاجرین در کشورهای میزبان از حقوقی بمراتب بیشتر از بیک کرد و عرب درس‌زمین هزاران ساله خود در ایران، برخوردارند. آنان حق دارند در حفظ زبان و فرهنگ خود بکوشند و آزادانه محافل ادبی، هنری و فرهنگی خودشان را تشکیل دهند. حتی در برخی کشورها (مثل سوئد) آموزش زبان مادری بعنوان بیک ماده، درسی در مدارس بر عهده دولت است. جالب است بگوییم که مهاجرین کرد که در کشورهای خود از حق تکلم و تحصیل بزبان مادری شان محروم بوده‌اند، در این کشورها از امکانات آموزش زبان مادری برای فرزندان خود برخوردار می‌شوند.

در دو نقل قول آخر، اعتراف تاریخی صریحی وجود دارد مبنی بر اینکه از نظر شوینیسیت‌های فارس:

- خلقهای تحت ستم بعنوان مهاجرین و مستأجریین غیر ایرانی، اساسا "حق اظهار مخالفت نسبت به صاحبخانه مستاجر نواز خود را هم ندارند.

- این مستاجرین "حداکثر بر برخورداری حقوق مشابه با ساکنان اصلی" کشوری که در آن قرار گرفته‌اند "می‌توانند تاکید داشته باشند.

پر واضح است که "حقوق مشابه" از نظر نویسنده، پاک گهر آریایی، نمی‌تواند بمعنی حق تحصیل و تکلم بزبان مادری و حفظ و گسترش فرهنگ ملی برای همه خلقها باشد.

۲۴

۵- زبان، عرصه، تمرکز فشارهای شوینستی

اگر در سرزمین‌های آسیای روسیه تزاری، خلقهای تحت ستم شوینسم عظمت طلب روس، بیش از همه بواسطه، تمایزات مذهبی، جغرافیایی و تاریخی خود، هویت ملی خود را متجلی می‌ساختند، در ایران ما وضع از این به گونه، دیگری است. دین اسلام صرفنظر از تفاوت در مذهب، فراگیری قریب به مطلق دارد. تفاوت عمیقی از نظر گذشته، تاریخی بین خلقهای ایران وجود ندارد. و در وهله، سوم با وجود آنکه هر یک از خلقهای ایران از دیرباز دارای منطقه، جغرافیایی زیستی خود بوده‌اند، مهاجر-تها و جابجایی زیادی این ویژگی را کم رنگ کرده است. بعنوان مثال در میان سکنه، جدید شهرهای بزرگ می‌توان همه، ملیتها؛ ساکن ایران را مشاهده کرد.

با این اوصاف می‌بینیم که از میان عوامل متمایزکننده یک اقلیت ملی، زبان و فرهنگ آن عواملی هستند که مهمترین نقش را در ایجاد تمایزات ملی در ایران ایفا می‌کنند. و درست به همین خاطر است که شوینسم فارس در ایران ابتدا به نفي وجود زبانهای غیرفارسی می‌پردازد و زبانهای غیر فارسی را "لهجه"، "گوش" و غیره می‌نامد و سپس نوك پیکان ستیز خود علیه خلقهای غیر فارس را روی نابودی زبان مادری این خلقها متمرکز می‌سازد. در حله، بعدی این "لهجه" ها و "گوش" ها نه بعنوان پدیده‌هایی که در همه، زبانهای دنیا وجود دارد، بلکه بعنوان ناخالصیهای گناه‌آلوده‌ای که از سوی اجانب در دوره‌های فترت حاکمان اهورایی به درون نسل آریایی رخنه کرده‌اند و باید نابود شوند، معرفی می‌شوند. حتی اگر شده این نابودی باید چنان چون دفع شیطان از جسم مجانبین در قرون وسطی به انجام رسد.

اما آنچه می‌خواهد در این نوشته مورد تاکید ویژه قرار گیرد این است که این دفع شیطاین علاوه بر ممنوعیت‌های رسمی به اشکال بدیع و پیچیده‌تری بطور سیستماتیک و روزمره توسط توده‌هایی که دکتترین دولتی شوینسم فارس را قبول نداشتند - یا بطور عمده از آن بی‌اطلاع بودند- نیز به اجرا گذاشته می‌شده است (ومی‌شود). اما چگونه؟

طبق ادعاهای پیش‌گفته، شوینستها دیدیم که زبان فارسی به هیچ‌وجه زبان دوم کردها و آذربایجانیها و غیره به حساب نمی‌آید. و لذا طبق یک چنین پیش‌فرض نادرستی ۴۰ میلیون شهروند ایرانی علاوه بر تکلم و تحمیل اجباری به زبان فارسی، باید این زبان را به همان نحوی تلفظ کنند که یک ایرانی با زبان مادری فارسی (البته نه هر ایرانی فارسی

خود سود برد. لذا تبلیغ شوینسم و ایده، برتری نژاد آریایی نمی‌توانست نظیر آنچه در آلمان وجود داشت مدعی برتری نسبت به همه ملتها باشد. بر عکس این شوینسم در برخورد با فرهنگ غرب و نژاد اربابان خود دچار خضوع و خشوع تهنوع آور و نوکر صفتی زیونانه‌ای بوده است و تنها می‌توانسته است ادعای برتری به عرب و ترك در منطقه و خلقهای غیرفارس در داخل را داشته باشد. در دوره، متاخرتر لفظ "زاندانم منطقه" با گویایی خاصی بیانگر هر دو خصلت گماشتگی و زیونسی (در برابر ارباب) و قلچماقی بر علیه همسایگان و خلقهای ضعیفتر منطقه (مثل ظفار) است.

بعنوان مثال آمریکاییها براحتی می‌توانستند در پایتخت این سرزمین آریایی ایستگاه تلویزیونی تحت کنترل خود داشته باشند ("کانال آمریکا" که در سالهای آخر به کانال بین‌المللی تغییر نام داد)، اما خلقهای ایران نه تنها از داشتن رادیو تلویزیون و مطبوعات به زبان خود محروم بودند، بلکه تکلم به زبان مادری‌شان در مدارس و مجامع رسمی طی بخشنامه‌های وزارتی ممنوع اعلام می‌شد. یا در حالی که گروهان‌های ارتش آمریکا (که در ایران با درجات افسری خدمت می‌کردند) بدون واهمه از مجازات شهروندان ایرانی را زیر ماشین می‌گرفتند، افغانی‌ها و کارگران فصلی مهاجر در کلانتری‌ها و دادگستری شاهنشاهی عملاً "مجرم محسوب می‌شدند مگر آنکه عکس آن ثابت می‌شد. یا همینطور بجای آنکه مستشاران آمریکایی مجبور به یادگیری زبان فارسی باشند، پرسنل ایرانی موظف به آموزش زبان انگلیسی بودند. آنوقت اگر همین پرسنل آذربایجانی بود و در خانه‌اش نو از موسیقی آذری یافت می‌شد، باید به اتهام تجزیه‌طلبی در برابر دادگاه قرار می‌گرفت. یا در حالی که کاربرد کلمات انگلیسی در زبان فارسی، اسباب خودنمایی در محافل از ما بهتران بود برای شهروند ایرانی تکلم با لهجه غیر تهرانی موجب تمسخر بود. و یا صحبت کردن بزبان فارسی با نامفهوم‌ترین لهجه توسط اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و حتی داشتن لهجه، آمریکایی برای ایرانیان مقیم آمریکا اصلاً "چیز قابل تمسخری نبوده است.

زبان بلکه نوع مرغوب تهرانی). چیزی که حتی در میان ملل کوچکی که دارای يك زبان هستند غیر ممکن است. مثلا " در سوئد ۸ ملیونی بیش از ده نوع لهجه گفتاری وجود دارد که گاه تا حد ایجاد مشکل تفاهم متقابل از هم دورند. اما ایمن اختلاف بسیار طبیعی در لهجه - که در میان تمام کشورهای چند زبانی و حتی يك زبانی وجود دارد - بنا به دلایل پیش گفته بعنوان ثبوتی بر عقب ماندگی و بی استعدادی ملیونها شهروند ایرانی بکار می رود.

البته کسی منکر این نیست که در عین موجودیت انواع لهجه های مختلف در زبانهای دیگر يك یا چند لهجه از این بین مقبولیت بیشتری دارند. مثل لهجه پارسی در زبان فرانسه، لهجه Toscana در زبان ایتالیایی، Castellano در زبان اسپانیایی و غیره. اما در هر يك از اینگونه موارد تنها بخش معینی از اهالی با این لهجه ها صحبت می کنند و این اختلاف مستمسکی برای تمسخر کسی را فراهم نمی کند. و یا کسی به عقلش هم نمی رسد که گوینده های رادیو تلویزیون شهر رم را از فلورانس وارد کند!

طرز تلقی فوق که آمیزه ای از جهل و خودبینی در خود دارد یکی از آن "کادرهای پیچیده" است که شوینیسیم نوکر - ماب فارس را به صورت "عقل سلیم" حتی نزد خود ملت های تحت ستم "آفتابی" می کند.

۶ - عکس العمل خلق های تحت ستم در قبال شوینیسیم

فشار فزاینده شوینیسیم رسمی بصورت توزیع نابرابر سهم مناطق جغرافیایی مختلف ایران از توسعه اقتصادی و صنعتی و تضییقات فرهنگی به همراه جلوه های عامیانه این سیاست رسمی - که در نزد اهالی مقبولیت یافته است - برخلاف ادعاهای شوینیسیتی نمی توانسته و نتوانسته است پیوند میان خلق های ایران (به بیان حضرات: وحدت ملی) را تحکیم کند و برعکس حس تقابل و بدبینی را در بین خلق های ساکن ایران دامن زده است. در نتیجه این سیاستها، خلق های تحت ستم در سرزمین هزاران ساله خود احساس بیگانگی کرده اند و در هر فرصتی که بدست آورده اند، نفرت و انزجار خود را نسبت به مظاهر گوناگون این وحدت تحمیلی ابراز کرده اند. در زندگی روزانه اما می توان دو واکنش دفاعی متضاد را در بین خلق های تحت ستم مشاهده نمود. نخست گرایش که به نفی هویت ملی خود می پردازد و برای گریز از فشار شوینیسیم ملت غالب در صدد فارسیزه کردن خود بر می آید. این گرایش در میان اقشار مرفه متعلق به خلق های غیر فارس و کسانی که به مناطق فارس نشین مهاجرت کرده اند و در مقیاس وسیع در مناطق شهری واقع شده در بین نواحی فارس

نشین و نواحی مورد سکونت دیگر خلقها دیده می شود. گرایش عمده دیگر همان ناسیونالیسم تنگ نظر در اشکال ساده شده و بدوی آن است که به نفی کلیه ارزشهای ملت غالب و نفی اشتراك منافع استثمار شوندهگان ملت غالب و زحمت کشان ملت تحت ستم می پردازد.

اما این هنوز همه واقعت نیست. دستگاه ایدئولوژیک دولتی طی دهه های متمادی بر خودآگاهی توده های تحت ستم اثر گذاشته است و حتی آنجا که احساسات ناسیونالیستی غلبه دارد، احتجاجات شوینیسیتی به انحاء مختلف در شیوه نگرش و تفکرات افراد رخنه کرده است. بعنوان مثال چند دهه است که "بدون لهجه" به کسانی اطلاق می شود که زبان فارسی را با لهجه تهرانی صحبت می کنند و "با لهجه" کسانی هستند که با لهجه های غیر تهرانی صحبت می کنند. کاربرد این دو اصطلاح به مفاهیم جعلی یاد شده در میان ملت های تحت ستم نیز امری عادی تلقی می شود. غافل از اینکه صرف پذیرش این دو اصطلاح به مفاهیم مزبور در اصل متضمن قبول عدم مشروعیت وجود لهجه های غیر تهرانی است.

ذکر ماجرای از يك کلاس درس در یکی از مدارس آذربایجان می تواند مسئله را ملموس تر تصویر کند. در کتاب ادبیات فارسی دوره راهنمایی داستانی از آلفونس دوده چاپ شده است. نویسنده در این داستان احساسات معصومانه دانش آموزانی را شرح می دهد که آخرین روز تحصیل به زبان مادری شانرا می گذرانند. چرا که قوای اشغالگر تحصیل بزبان مادری را از فردای آروز ممنوع اعلام کرده بود. حال دبیر آذربایجانی سر کلاس که قاعدتا باید ممنوعیت مشابه در آذربایجان توسط "قوای خودی" را مثال می آورد، از تحصیل بزبان آذربایجانی در دوره حکومت ملی آذربایجان بعنوان نمونه تاریخی ممنوعیت آموزش زبان مادری یاد می کند. اعتراض به این خبط بزرگ به ذهن هیچک از ۴۰ دانش آموز آذربایجانی خطور نمی کند!

خلاصه کنیم: شوینیسیم فارس در ایران حسب منافع

حکومتی قوام گرفته و دستکاهای ایدئولوژی

ژیک دولتی آنرا در پیوند با عادات و سنت های عقب مانده توده های به سطح حیات روزمره جامعه گسترانیده است. بدون مبارزه با جلوه های عوامانه این پدیده نمی توان مدعی مبارزه با آن شد چرا که شوینیسیم فارس تنها يك ایده رسمی نیست، مجموعه ای از عادات، تعبیرات خاصی، جعل واژه ها، جعل تاریخ "شوخی های کاملا" رواج یافته و ... نیز هست.

(۱)، (۲) و (۳) - آدینه، شماره ۱۵، مردادماه ۱۳۶۶، مقاله "زبان فارسی و توسعه ملی"، چنگیز پهلوان.

در دهه‌های متمادی از تاریخ معاصر ایران، نیروهای انقلابی و چپ و روشنفکران بعنوان پیشروترین و با فرهنگترین اقشار جامعه فاصله معینی را با سیستم تفکر رسمی حفظ می‌کردند. همچنانکه "هنر"ی که توسط دربار تبلیغ و حمایت می‌شد، نمی‌توانست به درون این پیشروان راه یابد، ایده‌های شوینیسیتی (و در تقابل با آن ناسیونالیسم تنگ نظر) بعنوان بخش دیگری از ایدئولوژی دولتی، نمی‌توانست در درون نیروهای روشن و انقلابی جایی داشته باشد. وجود سنتهای پر ارزش انقلابی و رهبران برجسته جنبش انقلابی و کمونیستی در بین خلقهای تحت ستم در دوره‌های گوناگون، روانشناسی معینی را درست در نقطهء مقابل ایده‌های شوینیسیتی پدید آورده بود.

با شکست انقلاب بهمن و پیدایی و رشد انواع ارتدادهای مسلکی و بازکشف واپس‌مانده‌ترین ایده‌ها و سیستم‌های نگرش در عرصه‌های مختلف، وداع با ارزشهای انقلابی در این زمینه نیز رواج یافته است. همچنانکه هنر مبتذل یا بخشهایی از آن اینجا و آنجا "مکروه" یا "مباح" می‌شود، روحیات شوینیسیتی، پذیرش خرافه‌های رایج در بین عقب‌مانده‌ترین و بی‌فرهنگ‌ترین لایه‌های ملت غالب و در تقابل با آن، مخالفت از موضع ناسیونالیسم کور و ارتجاعی در بین عناصر روشن و انقلابی رشد می‌یابد.

علاوه بر این در سطح جریانات و تشکلهای سیاسی-دمکراتیک متعلق به خلقهای تحت ستم تمایل به کشف منافع همگانی خلق خود و طرح تقدم "مبارزهء ملی" بر انقلاب سوسیالیستی بالا می‌گیرد. زبان فارسی حتی بعنوان وسیلهء ارتباطی خلقهای ایران نفی می‌شود و حتی از آفیش‌های مربوط به مراسم ایرانیان غیرفارس در خارج از کشور حذف می‌شود. هر گونه ارزش ارتجاعی صرفاً بخاطر "ملی" بودنش تقدیس می‌شود و از طرف دیگر مسخره‌بازیهای دلکهای سلطنت طلب سرفصل شوخی‌های روزمره می‌شود.

خلاصه کنیم: شوینیسیم فارس در ایران حسب منافع

حکومتی قوام گرفته و دستگاههای ایدئولوژیکی دولتی آنرا در پیوند با عادات و سنتهای عقب مانده توده‌ای به سطح حیات روزمره جامعه گسترانیده است. بدون مبارزه با جلوه‌های عوامانه این پدیده نمی‌توان مدعی مبارزه با آن شد چرا که شوینیسیم فارس تنها يك ایدهء رسمی نیست، مجموعه‌ای از عادات، تعبیرات خاص، جعل واژه‌ها، جعل تاریخ،

"شوخی" های کاملاً "روح یافته و ... نیز هست."

نیروهای کمونیست و انقلابی که در طول تاریخ معاصر ایران مبلغ وحدت برادرانه، خلقها و اشتراك منافع استعمار-شوندگان متعلق به همه، خلقهای ایران علیه طبقات فرادست بوده‌اند، باید اینک در دورهء شیوع تجدید نظرها در ارزش‌های گذشته نیز پرچمدار استوار ایده‌های والایی باشند که بطور سنتی افتخار تبلیغ آنها را داشته‌اند. کمونیست‌ها تا کنون در عرصه‌های گوناگون ثابت کرده‌اند که بعنوان پیشروترین بخش جامعه حتی رسالت هدایت مبارزه علیه سنتهای ارتجاعی و خرافات مرسوم در جامعه را - که در اروپا از سوی بورژوازی انقلابی انجام شد- بعهدہ دارند.

کمونیستها موظفند در این عرصه دمکراتیسم پی‌گیر خود را بعنوان تنها نیرویی که قادر به حل مسئلهء ملی در ایران است با تمام صلابت و درخشندگی‌اش به نمایش بگذارند. به رسمیت شناختن هویت ملی هر يك از خلقهای ساکن ایران، لزوم برپایی ایرانی دمکراتیک صرفاً "بر مبنای اتحاد داوطلبانه این خلقها و حق هر يك از خلقهای ایران برای خودمختاری تا سرحد جدایی و تشکیل دولت مستقل باید از سوی کمونیستها و هر دمکرات انقلابی واقعی دیگر باید مدافعه و تبلیغ شود. مسئله ملی آن عرصه‌ای است که دمکراتیسم دروغین جریانات فرمیست و امیال ارتجاعی طیفهای مختلف بورژوازی ایران را که همه با هم در لزوم تامین تمامیت ارضی ایران به بهای سرکوبهای خونین خلقها متحدند، افشا می‌سازد.

(۱)، (۲) و (۳) - آدینه، شماره ۱۵، مردادماه ۱۳۶۶، مقاله "زبان فارسی و توسعه ملی"، چنگیز پهلوان.